

# نقش «اشه» در سامانندی و نظم دهی سیاسی کشور

رضا نصیری حامد\*

می‌رسد؛ چون اشه یا ارته در آیین و خرد مزدایی گستره‌ای پر دامنه از انواع نیکی‌های اخلاقی همچون عدالت، فضیلت، کمال، دینداری و... را در بر می‌گیرد و از این رو نکته درخور توجه آن است که با آنکه اشه همه اینها هست و در واقع آنها را در بر می‌گیرد ولی در همان حال به هیچ یک از آنها نیز محدود و منحصر نمی‌شود و چنین می‌نماید که برای تبیین بهتر این مفهوم باید آن را کل نظام اخلاقی حاکم بر کیهان و ناموس ازلی طبیعت دانست؛ چنان که کسانی آنرا معادل و هم معنی مفهوم عدالت در اندیشه‌های افلاتون دانسته‌اند. (همان: ۱۸) در نقطه مقابل اشه، مفهوم دروغ (دروج) قرار دارد که بی‌گمان آن نیز گستره‌ای دامنه‌دار تر از سخن نادرست و دروغ به معنی متداول امروزی را در بر می‌گیرد و ناظر به هر گونه اندیشه و کردار برخلاف این نظم کیهانی و ناموس ازلی آفرینش است. آدمی پس از شناخت اشه و دریافتن آن وظیفه دارد درونمایه و الزامات چنین نظم کیهانی را در زندگی

## معنا و مفهوم «اشه»

«اشه» یا «اشا» (asa/ asha) مفهومی مهم در اندیشه سیاسی شرق باستان و بویژه ایران به‌شمار می‌آید و جای پای آن گذشته از اوستا که در آن با همین عنوان به کار رفته است، در وداهای هندی نیز با عنوان «رته» (rta) و همچنین در کتیبه‌های فارسی باستان زیر عنوان «ارته» (arta) دیده می‌شود. (رضایی راد، ۱۳۷۸، ۹۸) البته با وجود همسانیهای معنایی در زمینه این مفهوم بویژه در دو تمدن ایران و هند، دگرگونی‌هایی در آن پدید آمده است، چنان که «رته» در آیینهای بعدی هندو به مفهوم «دارما» (Darma) تبدیل شده و بر پایه شواهد و قرائن، اهمیت متصلب و تعیین کنندگی جزم آلود فلسفه و جهان‌بینی ایران باستان را هم نداشته است (همان).

اصلی‌ترین و شناخته شده‌ترین مفهوم اشه، راستی و درستی است که با وجود گویا بودن نسبی، در تبیین مفهوم واقعی و کُنه و باطن این اصطلاح نارسا به نظر

\* دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی - دانشگاه تهران

در متون پهلوی به مفهومی دیگر بدل می‌شود که با عصبیت و باورهای رسمی و ارتدوکس موبدان تناسب دارد، و آن تبدیل اشته به مفهوم دینداری است. دروغ نیز به همین سیاق، دیگر گستره معنایی دروندی را دربر نمی‌گرفت. در این دوره اشته در دو معنای برگزاری آیین مذهبی و راستی به کار رفته است. . . البته نه آن مفهوم زیستن بر معنای نظم اخلاقی گیتی پیش از این تعارضی با معنای دینداری داشت، اما بحث بر سر فهم مفهوم ایمان و دین است که به هر حال دو مفهوم جداگانه‌اند. دین می‌کوشد به عرصه تظاهرات بیرونی برسد، اما ایمان اتفاقی است که در درون مؤمن حادث می‌شود؛ قربانگاه مؤمن کالبد خود اوست. بازردشت، به تدریج قربانی‌های ظاهری منسوخ شد، و این مطابق با حرکت کلی ادیان جهانی مبتنی بر ساده‌تر شدن ظاهر و باطنی شدن مفاهیم درونی دین بود. پس از تدوین اوستا، دین ساده‌تر زدشت، عرصه‌های دیگری یافت، از یک سو با بازگشت خرافه‌های پیش از خود روبرو شده و از سوی دیگر به دام فقاهت و قوانین دست‌وپاگیر دینی افتاد. دیگر آشویی تنها به

خویش جاری و ساری سازد و یکسره از این نظم پیروی کند و دستورهای سه‌گانه زرشت (پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک) نیز در همین راستا است. بیروان چنین آیین و نظمی «اشون» (Ashavan/ Ashauna) یا پیرو اشته و راستی خوانده می‌شوند و یکسره در برابر بیروان دروغ یا «درگونت» (Dregvant/ Dregvatam) ها قرار دارند. (آشتیانی ۲۰۶)

اشه و مفاهیم کمابیش همسان آن، که در اندیشه ایران باستان ریشه و پیشینه دیرین داشته است، از سوی زرشتت به گونه‌ای گسترده‌تر مورد توجه قرار گرفته است، چنان که نظریه‌پردازی و اهتمام وی درباره مفاهیمی همچون آشا-وهومنه و . . . در حکم واسطه‌هایی البته اخلاقی و معنوی شمرده شده است که در راه نزدیکی به خداوند، جای واسطه‌هایی عینی و فیزیکی همچون کاهنان، کشیشان، قدیس‌ها و رهبران مذهبی را گرفته است تا لزوم تخلّق به فضایل الهی در آن برجسته‌تر گردد. (همان: ۲۰۸) اشادر همان حال که گویای نظم و قانون ازلی و ابدی هستی است، هرگز ایستا نیست بلکه قانون پیشرفت و تکامل نیز هست و بدین‌سان حتی نوگرایی و کوشش در راه نو کردن جهان (فرش کرت) را می‌رساند که آن نیز لازمه اشا است، چون گذشته از شناخت و دریافت این ناموس آفرینش باید متوجه بود که این قانون کائنات را به سوی تکامل و هدفی یگانه می‌برد: همان که به زبان علمی و امروزی‌تر می‌توان آنرا قانون تحول و تطوّر (evolution) نیز نامید؛ البته با در نظر داشتن این نکته ظریف که معنای این قانون حتی از تحول هم فراتر و ژرفتر است، چرا که این قانون ویژگی مهمی هم دارد که بر پایه آن همه موجودات در جهان شوق رسیدن به آنرا دارند و در عمل نیز در چنین راهی پیش می‌روند. (مهرین، ۱۳۵۴: مقدمه)

چنان که گفته شد، مفهوم اشته در گذر تاریخ دستخوش دگرگونی‌هایی شده است و بویژه در مسیر معنایی‌اش حالت جزمی و متصلّب گونه نیز یافته و این سبب شده است که پیامدهایی داشته باشد؛ ولی همین دگرگونی معنایی اشته هم بویژه از حیث درک پیامدها و تحولاتی که بدان مربوط می‌شود، شایسته تأمل است:

«اشه به‌عنوان نظم راستین و اخلاقی جهان، به‌ویژه

○ اشته یا ارته در آیین و خردمزدایی گستره‌ای پر دامنه از انواع نیکی‌های اخلاقی همچون عدالت، فضیلت، کمال، دینداری و . . . را دربر می‌گیرد و از این رو نکته در خور توجه آن است که با آنکه اشته همه اینها هست و در واقع آنها را در بر می‌گیرد ولی در همان حال به هیچ یک از آنها نیز محدود و منحصر نمی‌شود و چنین می‌نماید که برای تبیین بهتر این مفهوم باید آن را کل نظام اخلاقی حاکم بر کیهان و ناموس ازلی طبیعت دانست

آغاز بوده و به تعبیری وجودش قدیم و ازلی است و آفریننده همه چیز از جمله اشه نیز هست و از همین رو از اهورا مزدا با عنوان واضح، پدر و پدیدآورنده اشه یاد شده است که فرمانروایی او بر گل هستی نیز با این قانون تحقق می پذیرد.

در قطعه‌ای از یسنا چنین می خوانیم:

مزدا آن چه را در انظار است و آشکار، درمی یابد

نیز آن چه را که در پرده و پنهان است

و آن روابط و پیمانهایی که میان دو کس باشد

آن را که مرتکب خطا و گناهی اندک شده باشد

یا آن که مرتکب گناه فاحش باشد، همه را آگاه است

و اوست که مزد هر نیکی و هر گناه را مقرر کرده است

و این همه را با چشم‌هایی بینا و بیدار به وسیله «اشه» آگاه می شود. (گیگر: ۲۳۲)

از مناجات زرتشت با اهورا مزدا بر می آید که اهورا مزدا نیز خود اشه را مراعات می کند و هر چند در واقع این قانون ازلی به خواست و اراده خود او پابرجاست، ولی وی در این نظم و قانون کیهانی دست نمی برد، زیرا چنین دستکاری موجب سلب آزادی از آدمی در گزینش خیر و شر می شود و در آزادی اراده آدمی خلل وارد می کند، در صورتی که انسانها باید خود با کمال اختیار و آزادی، راه زندگی خود را برگزینند و البته پیروزی نهایی خیر و نیکی بر بدی و پلیدی نیز چیزی است بی چون و چرا در تاریخ بشری که سرانجام پیش خواهد آمد، هر چند آن نیز از مجرای اختیار و گزینش ارادی آدمیان خواهد بود، نه به گونه‌ای جبری (همان: ۲۳۷)

در آیین زرتشت، فرشتگان و کارگزارانی الهی وجود دارند که امشاسپندان خوانده شده‌اند: نامیرایانی نیکوکار که به فرمان اهورا مزدا در جهان آفرینش وظایفی دارند و حتی پسران و دختران او نیز شمرده می شوند. یکی از برجسته‌ترین آنها که گاه زیباترین شان نیز دانسته شده، «اردیبهشت» است که نه تنها در برابر ناراستی‌ها قرار می گیرد بلکه نماینده قانون ایزدی و نظم اخلاقی در جهان است و به گونه‌ای وظیفه پاسداری از این ناموس

○ آدمی پس از شناخت اشه و دریافتن آن وظیفه دارد درونمایه و الزامات چنین نظم کیهانی را در زندگی خویش جاری و ساری سازد و یکسره از این نظم پیروی کند و دستورهای سه گانه زرتشت (پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک) نیز در همین راستا است.

معنای زیستن بر مدار عدالت نبود، اکنون عدالت، یا به عبارت درست تر آیین، تمام آن قوانینی را در بر می گرفت که علی الظاهر ربطی به نظم کیهانی و دادگری نداشتند. (رضایی راد، همان: ۱۱۶-۷)

بدین سان در سایه دگرگونیهای پدید آمده در این مفهوم، دیگر کافی نبود که فرد بر پایه اشه و نظم کیهانی زندگی کند، بلکه باید می کوشید تا همه قوانین مربوطه را به بی کمی و کاستی اجرا کند تا به مقام اشیویی برسد؛ و چنین بود که رعایت تکالیف دینی جایگاهی بس والا در پیوند با اشه یافت.

بنابر آن چه گذشت، می توان گفت که باور داشتن به اشه، بیش از هر چیز باور است به وجود نظم و سامانی ازلی در هستی و کیهان که باید سرلوحه زندگی بشری نیز قرار گیرد؛ و البته چنین نگرشی، ویژه اشه نیست و کمابیش هر گونه اندیشه دینی و ماورایی، به ایده نظم کلی کیهانی باور دارد چرا که در بینش آنها ایزدان یا حتی خدای یگانه، جهان را از آشوب و نابسامانی نخستین (chaos) آفریده‌اند؛ از این رو آفرینش، خلقتی بر پایه نظم است. به سخن دیگر، آفرینش چیزی نیست جز به سامان در آوردن نابسامانی‌ها و بی نظمی‌های نخستین، و هر چه چنین سامانی را مختل سازد، کنشی است بر آمده از نیروهای اهریمنی و از همین رو نیز سخت نکوهیده شمرده می شود. (رضایی راد، ۱۳۷۷: ۱۴۱)

ریشه اشه به خداوند بر می گردد، چون اوست که از

آفرینش را دارد. (هینلز: ۷۲)

آتش که جایگاه والایی در آیین زرتشت دارد، نمادی از اشته شمرده می‌شود و گویی در حکم عنصری است که آفریدگار این نظم را به آدمیان یادآوری می‌کند و از همین رو آتشگاه، جایگاه ستایش اهورا مزدا است. (بهار، ۱۳۷۴: ۲۱)

اشه در کنار عناوینی چون اهورا (به معنی هستی) و مزدا (به معنی خود)، از نامهایی است که زرتشت بر خداوندگار آیین خویش نهاده است (مهر: ۱۱) و تجلی و نمود اهورایی شمرده می‌شود، یعنی آنچه از آن با عنوان مشیت الهی یاد می‌شود و از برجسته‌ترین ویژگی‌های آن، یکی هم این است که هر کس بهره و پی آمد کردار و رفتار خویش را دریافت خواهد کرد و این خود ریشه در این اصل بنیادین دارد که اهورا مزدا به مردمان آزادی گزینش و اختیار داده است تا هر کس به یاری گوهر عقلانی و جودش و پیروی از وجدان خویش راهش را برگزیند و تأکید شده است که هر یک از کارهای گزینش شده نیز پیامدهایی دارد که به هیچ‌رو دگرگونی پذیر نیست و پس از تصمیمات و گزینش‌های آزاد و ارادی افراد که به دست خودشان است، از این نتایج و پیامدها گریزی نیست. پس هر کس سرانجام بهره کارهایش را دریافت خواهد کرد و این حقیقتی است که بر پایه قانون اشته، خود به خود تحقق خواهد یافت؛ بنابراین شفاعت و میانجی‌گری پیامبر یا هر کس دیگر نیز نمی‌تواند آنرا دگرگون سازد. (همان: ۶۲) از سویی، هر اندیشه، گفتار و کرداری ارزش خاص خود را دارد و به هر اندازه که هر یک از کارها نیک یا ناپسند انجام شود، نتیجه‌اش متوجه آدمی خواهد شد و جمع و تفریق و حسابگری‌های معمول و متداول در این زمینه جایی نخواهد داشت؛ زیرا اشته در اصل، شاخص اخلاقی و ضابطه شناخت خوب از بد شمرده می‌شود که معیار ارزشی مطلق به دست می‌دهد و از این رو پذیرش نسبیت اخلاقی در این آیین جایی ندارد. پس همزیستی مسالمت‌آمیز یا حتی ناگزیر میان خوبی و بدی مردود است و به همین دلیل است که در آیین زرتشتی بویژه در گاتاها دروغ، هر چند مصلحت‌آمیز، نیز زشت و ناپسند شمرده شده است و حتی تقلید

پذیرفته نیست و نمی‌توان به هر انگیزه و بهانه حتی حفظ جان، مال و... دست به کار نادرست زد. (همان: ۴-۶۳) این همه تأکید بر آزادی آدمی بویژه در گزینش ارادی مسیر خیر و نیکی، جنبه تشریفاتی و صوری ندارد، بلکه در راستای تعریف آیین زرتشتی از رابطه آفریننده و آفریده‌اش یعنی انسان است چون در این رابطه، آدمی همکار خداوند است و با پرتوی که آدمیان از آفریدگار در وجودشان دریافت کرده‌اند باید در کارهای جهان مشارکت کنند و لازم‌هاش هم این است که آدمی نخست از اهورا مزدا بیاموزد و چون او رفتار کند تا شایستگی همکاری با اهورا مزدا را بیابد. (همان: ۶-۶۵). اشته و اعتقاد به آن، از صرف اندیشه و باور فراتر می‌رود و حتی رابطه‌ای معرفتی و عرفانی نیز با آن برقرار می‌شود به گونه‌ای که اشته چهره خداوندی دانسته شده که در هر پدیده‌ای می‌توان نشانه‌ای از او یافت (یادآور آیه ۱۰۵ سوره بقره: به هر سو رو کنید وجه الهی را درمی‌یابید). سپننه مینو که قطب عالم شمرده می‌شود، دارای دو وجه و رو دانسته شده است:

○ امروزه اندیشه سیاسی نو دچار گسستی آشکار از طبیعت و کیهان شده است به گونه‌ای که حتی اگر دارندگان اندیشه‌های گوناگون به وجود نظم و سامانی در پهنه کیهان و گل هستی نیز باور داشته باشند، قواعد آن را جدا و بی‌ارتباط با عرصه‌های سیاسی و اجتماعی می‌انگارند؛ ولی نباید از یاد برد که در جهان باستان و در منطق بسیاری از اندیشه‌های سنتی، قلمرو جامعه و انسانها از قلمرو طبیعت و نظام کل کائنات جداشدنی نبوده است و از همین رو اینها می‌بایست گونه‌ای سازگاری و همخوانی منطقی داشته باشند.

واجد همه کمالات و فاقد همه نقایص است و چون فعل اهورا مزدا است که کمال گل است، فعل او نیز همانند فاعلش کامل خواهد بود. همچنین در بیان و تعبیری دیگر، شرط رسیدن به اشه، در هم شکستن تعینات عالم است؛ گویی اشه جوهر هستی و جهان وجود است که پس از کنار زدن اعراض می توان بدن دست یافت. پیشتر گفته شد که آتش نمود و بلکه خود اشه است بر روی زمین و نباید آنرا تنها عنصر و جلوه ای مادی دانست چرا که آتش از يك سو با خورشید در پیوند است که رفت و آمد آن نشان دهنده نظم کیهانی اشه است و از سوی دیگر ابزاری است برای تعیین راستی و ناراستی انسانها، و از همین رو کسانی که سیر و سلوک معنوی و روحانی خویش را به کمال رسانده باشند و به معنای واقعی پاک شده و مصداق مقام اشویی باشند، آتش آنها را نخواهد سوزاند و از خطر آتش ایمن خواهند بود زیرا آتش و اشه یکی هستند و هر دو فرزند اهورا مزدایند و کسی که با اشه بیگانه و نا آشنا نیست، بی گمان از آتش هم بیگانه نخواهد بود. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۱۰۷)

بنابراین آتش، نور دانسته می شود، آنهم نوری خدایی و این چندان شگفت انگیز نیست چرا که «بِهوه» خدای یهود از درون آتش در کوه سینا با پیامبرش (موسی)

رویی به آفاق و روویی به انفس. آن روی که به آفاق گشوده شده است، اشه خوانده می شود و به روویی که به انفس گشوده شده و هومند گفته می شود و اینها حقایقی است که به نظر اهل معارف در همه چیز سریان و جریان دارد و چیزی از آنها تهی نیست. (عالیخانی: ۹۴)

بنابراین اشه حقیقتی چند وجهی است که نباید تنها آنرا بعنوان نظام احسن دریافت، چرا که منحصر کردن معنای اشه به آن، ناشی از گونه ای نارسایی در تفسیر و برداشت است. اشه عبارت است از نظام احسن و رحمت گسترده بر هر چیز و عشقی که در همه کائنات ساری و جاری است و از همین رو در جاهای گوناگون از اوستا آرزو و شوق بسیار برای دیدار اشه و رسیدن به آن دیده می شود و این دلیل استواری است بر اینکه دیدار اشه در واقع همان لقاء وجه الهی است تا مؤمنان بتوانند به فیض رحمت الهی برسند؛ چیزی که همه ادیان و پیروان آنها خواستار آن بوده اند و هستند. بنابراین می توان دریافت که مفهوم صاحب اشه بودن (اشون) هنگامی که درباره آدمی به کار می رود، به معنای صالح و پارسا بودن است ولی مفهوم در خصوص حق تعالی بدان معنی است که حق تعالی فیض هستی را که همان رحمت گسترده بر هر چیز است داراست و در اصل، خداوندگاری یا ربوبیت اهورا مزدا نیز مستلزم وجود مربوب یعنی عالم و عالمیان است چون گستردگی این فیض الهی است که تعینات گوناگون را در جهان پدید می آورد و بی گسترش فیض هستی عالمی نخواهد بود همچنان که بی هستی عالم نیز خداوندگاری اهورا مزدا (هرمزدا) معنایی نخواهد داشت. (همان: ۹۵)

○ هر چند تك تك مردمان موظف به شناخت و رعایت نقش اشه در زندگی خویش هستند ولی نظارت بر حسن اجرای اشه در زندگی اجتماعی و سیاسی نیازمند مدیریت کسانی دارای صلاحیت و اعتبار لازم است که «شاه آرمانی» با همه ویژگی های ذکر شده برای آن، عهده دار این مهم است، به گونه ای که اگر این وظیفه به خوبی انجام شود می توان شاهد تحقق آرمانشهر در این جهان بود.

در خصوص همبستگی و یکرنگی اهورا مزدا و اشه باید توجه داشت که اشه از خود استقلال ندارد و فقر محض است نسبت به اهورا مزدا و از سوی دیگر، اهورا مزدا هم به فیض گسترده خویش که اشه باشد، دلبسته و مشتاق است و از این رو اشه نمودار صفت جمال حق تعالی است و از این رو بعنوان زیباترین چیز وصف گردیده است چرا که اشه در واقع بعنوان جلوه اهورا مزدا، زیبایی آن ذات متعال را در عرصه جهان و هستی پدیدار ساخته است. (همان: ۹۸). بدین سان، اشه فیض گسترده خداوند و حق تعالی است و این فیض



○ در سلسله مراتب طبقاتی در ایران باستان، شاه آرمانی فراتر از طبقات قرار می‌گیرد و همواره نظارت می‌کند که وضعی فراهم آید که بر پایه آن هر فرد و طبقه در جایگاه ویژه خود باشد؛ چرا که معنای واقعی دادگری، که از معانی دقیق اشته نیز به شمار می‌آید، همین است که آدمی جایی را که در هستی برای او تعیین شده است بشناسد و سپس در چارچوب آن وظیفه خود را انجام دهد.

اثباتی اش به معنای سامان‌دهی کارهای مدینه و کشور در راستای آن نظم است و در وجه سلبی نیز سیاست موظف به اصلاح هر کنش و کرداری است که در چارچوب نظم کیهانی نیست. (دیلیم صالحی: ۴۵ و ۲۰) هر چند تك تك مردمان موظف به شناخت و رعایت نقش اشته در زندگی خویش هستند ولی نظارت بر حُسن اجرای اشته در زندگی اجتماعی و سیاسی نیازمند مدیریت کسانی دارای صلاحیت و اعتبار لازم است که «شاه آرمانی» با همه ویژگی‌های ذکر شده برای آن، عهده‌دار این مهم است، به گونه‌ای که اگر این وظیفه به خوبی انجام شود می‌توان شاهد تحقق آرمانشهر در این جهان بود. (همان: ۴۷)

در سلسله مراتب طبقاتی در ایران باستان، شاه آرمانی فراتر از طبقات قرار می‌گیرد و همواره نظارت می‌کند که وضعی فراهم آید که بر پایه آن هر فرد و طبقه در جایگاه ویژه خود باشد؛ چرا که معنای واقعی دادگری، که از معانی دقیق اشته نیز به شمار می‌آید، همین است که آدمی جایی را که در هستی برای او تعیین شده است بشناسد و سپس در چارچوب آن وظیفه خود را انجام دهد. (رجایی: ۶۴)

نزدیکی اشته و دادگری بویژه از گونه افلاتونی در همین بحث برجسته می‌شود زیرا چنانکه در نگرش

سخن می‌گوید و در اسلام نیز «اللّه» نور آسمانها و زمین دانسته شده است و جایگاه والای نور در همه ادیان پذیرفته شده است. (مهر: ۷۱)

### نمود اشته در زندگی سیاسی - اجتماعی

جایگاه و کارکرد اشته در زندگی سیاسی و اجتماعی، جدا از موقعیت این مفهوم، چنان که در گل جهان‌بینی آیین مزدایی و زرتشتی توصیف شد، نیست؛ ولی در همان حال مقتضیات و کارکردهای ویژه‌ای نیز دارد که باید مورد توجه قرار گیرد زیرا این مفهوم پشتوانه مناسبات سیاسی چندی است که پرداختن به آنها مارا در شناخت بخشی از روابط و شرایط سیاسی در دوران ایران باستان کمک می‌کند و در اهمیت این موضوع همین بس که توجه شود اگر در پهنه جهان‌بینی، اشته بعنوان نظم ازلی و ابدی تصویر می‌شود، در پهنه زندگی سیاسی اجتماعی نیز وجود سلسله مراتب طبقاتی در ایران، نمود و جلوه اشته شمرده می‌شود که باید آنرا به رسمیت شناخت و در چارچوب آن تکلیف خود را انجام داد. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۱۹)

البته امروزه اندیشه سیاسی نو دچار گسستی آشکار از طبیعت و کیهان شده است به گونه‌ای که حتی اگر دارندگان اندیشه‌های گوناگون به وجود نظم و سامانی در پهنه کیهان و گل هستی نیز باور داشته باشند، قواعد آن را جدا و بی‌ارتباط با عرصه‌های سیاسی و اجتماعی می‌انگارند؛ ولی نباید از یاد برد که در جهان باستان و در منطق بسیاری از اندیشه‌های سنتی، قلمرو جامعه و انسانها از قلمرو طبیعت و نظام کل کائنات جداشدنی نبوده است و از همین رو اینها می‌بایست گونه‌ای سازگاری و همخوانی منطقی داشته باشند چون ساختار اندیشه در دوران باستان بویژه در ایران گونه‌ای جهان‌بینی خیمه‌ای (cosmological) یا مسقف بوده است. در چنین ساختاری، جهان برخوردار از نظم از پیش تعیین شده است که همگونی و عقلانیت لازم را هم دارد؛ از همین رو، همه چیز در درون آن موزون، منظم و حتی مقدس است و بشر ضمن تلاش برای حفظ آن، توجه نیز دارد که نظم و سامانی بهتر و عقلانی‌تر از وضع موجود نمی‌توان تصور کرد. سیاست هم در معنی

برابری سیاسی همگان قرار دهد؛ چون این اندیشه بر آن است که دادگری حکم می‌کند آدمی هر آنچه را حق اوست به دست آورد و عهده‌دار کاری شود که استعداد و شایستگی‌اش را دارد. پرداختن به کارهای سیاسی نیز نیازمند شایستگی ویژه‌ای است که بی‌گمان همه انسانها از آن برخوردار نیستند و ابزارهای تصدی امور سیاسی بویژه نهاد پادشاهی در اختیار افراد برگزیده و ویژه‌ای است. برای نمونه می‌بینیم که در مواردی سه نهاد و عنصر مهم برای استواری پادشاهی مطرح گردیده است که عبارت است از: ۱- زور ۲- آیین ۳- فرآیندی، که با اندک تسامح شاید بتوان معادل‌های امروزی آنها را داشتن توانایی کارساز، قرارداد اجتماعی و قانون اساسی، و نیز شکوه و اعتبار (Prestige) دانست. (رجایی، ۷۸). عنصر نخست یعنی زور و قدرت در واقع به توانمندیها و کارایی‌های نهاد قدرت مربوط می‌شود و این، در مورد دو عنصر دیگر هم بسیار تعیین کننده بود به گونه‌ای که با دارا شدن زور و قدرت لازم و فراهم آمدن اسباب بزرگی، گویی فرد از فره ایزدی نیز برخوردار می‌شود و برعکس، هنگامی که پادشاهی در سایه مناسبات و رقابتهای سیاسی از قدرت کنار می‌رفت، چنین استدلال می‌شد که زوال قدرت وی به علت از دست رفتن فرآیندی بوده است. همچنین آیین و آنچه می‌توان آنرا قول و قراری میان نهاد سیاسی بویژه پادشاه و مردمان دانست، قرارداد و پیمانی مدون و مشخص میان مردمان و فرمانروایان نبوده است (البته مواردی چون منشور حمورابی و اعلامیه کورش در زمینه تدوین پاره‌ای قوانین در شرق باستان، جنبه استثنایی دارد) و به نظر می‌رسد بیش از آنکه دو طرف متعهد و ملزم به مفاد و مضامین قراردادی میان خودشان بوده باشند همگی در برابر قانون و قراردادی ماورایی و الهی مسئول بوده‌اند و گویی با پاسخ گو بودن در برابر همین قانون ازلی و ابدی (اشه) وظایفشان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی هم نمود کامل یافته است.

بنابراین، شاه آرمانی نه تنها باید کارهای سیاسی عادی در جامعه‌اش را اداره می‌کرد بلکه شرایطی فراهم می‌آورد که شهروندان به مدارج معنوی و روحی لازم نیز برسند و این همه تنها از او ساخته بود زیرا شاه

○ در آیین زرتشت بیش از ساختار و شکل حکومت، نکات انسان شناختی به گونه بر جسته و ویژه مورد توجه است، از جمله اینکه به علت جایگاه والای آزادی و اختیار انسان در این آیین، نمی‌توان هیچ چیزی از جمله گونه ویژه‌ای از سیاست و حکومت را بر مردمان تحمیل کرد، چون در جامعه‌ای با مردمان آزاد، نه آیینی برتر از دیگر آیین‌هاست، نه وابستگان به آیین و مذهبی بر دیگران برتری دارند؛ از همین رو گذشته از اینکه در اداره جامعه باید سلسله مراتب نظم کیهانی رعایت شود، شیوه حکومت باید بر گزینش آزاد و خودآگاه مردمان استوار باشد.

افلاتونی آدمی دارای نیروهای سه‌گانه شهوانی، غضبیه و عقلی است که نخست باید میان آنها اعتدال برقرار سازد و سپس در نظامی سلسله مراتبی دو نیروی دیگر رازیر حاکمیت نیروی عقلی قرار دهد، در سطح جامعه نیز فرمانروا و شاه به منزله نیروی عقلانی است که باید بر دیگر نیروها ولایت و حاکمیت داشته باشد تا آنها هماهنگ عمل کنند و وظایف خویش را به بهترین وجه انجام دهند. نکته مهم آن است که این سلسله مراتب میان طبقات و آدمیان بسته به دریافتی است که از ذات و گوهر آدمیان وجود دارد و بر پایه آن هر کس باید وظیفه ویژه خویش را انجام دهد و این خود فضیلتی است که با عنوان خویشکاری از آن یاد می‌شود؛ چیزی که در جاهای گوناگون از آیین مزدیسنا به آن سفارش اکید شده و آدمی از چند کاره بودن و عهده‌دار شدن کارهای گوناگون نهی شده است (رضایی راد، پیشین: ۲-۱۱۱). پس چندان شگفت‌انگیز نخواهد بود که چنین نظام فکری و اندیشه‌ورزی نه تنها نتواند موافق دموکراسی باشد بلکه در عمل موضع خویش را در تعارض با

آرمانی و ویژگی‌هایی داشت که دیگران از آن بی‌بهره بودند.

البته زرتشت درباره نوع و شکل حکومت به گونه ویژه و با ذکر جزئیات بحث نکرده است و همچون بسیاری از رهبران ادیان و آیین‌های بزرگ دیگر، سفارش‌های کلی بویژه در زمینه‌های اخلاقی و آیینی دارد. از همین رو، در آیین زرتشت بیش از ساختار و شکل حکومت، نکات انسان‌شناختی به گونه برجسته و ویژه مورد توجه است، از جمله اینکه به علت جایگاه والای آزادی و اختیار انسان در این آیین، نمی‌توان هیچ چیزی از جمله گونه ویژه‌ای از سیاست و حکومت را بر مردمان تحمیل کرد، چون در جامعه‌ای با مردمان آزاد، نه آیینی برتر از دیگر آیین‌هاست، نه وابستگان به آیین و مذهبی بر دیگران برتری دارند؛ از همین رو گذشته از اینکه در اداره جامعه باید سلسله مراتب نظم کیهانی رعایت شود، شیوه حکومت باید برگزینش آزاد و خودآگاه مردمان استوار باشد. البته نمی‌توان منکر شد که در دوره‌هایی دیرپا از تاریخ ایران، دودمانها و فرمانروایی بسیار به بهانه و زیرپوشش همین نظم کیهانی راه خودسری و خودکامگی در پیش گرفته‌اند و از موازین راستی و درستی مورد نظر اشته منحرف شده‌اند. بی‌گمان رفتار آنها آشکارا با آموزه‌های زرتشت در تعارض بوده است زیرا وی بر این باور بود که در شهر خوب، فرمانروایی نیز باید به دست انسانی دانا و خوب باشد و اگر فرمانروایی صالح نیست، حق حکومت ندارد و حتی سفارش می‌کرد که باید در برابر چنین فرمانروایی و نیز کسانی چون کاهنان و... که به خاطر سود خویش راه کج و نادرست در پیش می‌گیرند ایستاد و حتی آنان را از خود راند. البته باید گفت که ساختار کلی این اندیشه بیشتر به گونه‌ای مقاومت مدنی متمایل می‌شود و به علت دیدگاهی که درباره نظم حاکم بر هستی و لزوم پیروی از آن دارد، نمی‌تواند به انقلاب اجتماعی و سیاسی باور داشته باشد. (گیگر: ۲۱۳)

همچنین، با وجود سلسله مراتب به رسمیت شناخته شده در آیین زرتشت، باید دانست که در این آیین همه انسانها برابرند. نکته درخور توجه این است که در آن روزگار باستانی، بر برابری مرد و زن تأکید شده

و حتی مردمان عادی با کاهنان، روحانیون، اربابان و... تفاوتی ندارند و پیروان اشته و آیین راستی همه در راه حق و تکامل قرار دارند؛ (آشتیانی: ۴۱۵) گویی هدف نظم کیهانی که آدمیان را در طبقات گوناگون اجتماعی قرار می‌دهد، تنها گونه‌ای تقسیم کار است و اختلاف استعدادها میان انسان‌ها به این دلیل مورد پذیرش است که هر یک باید عهده‌دار کارها و تکالیفی مشخص و ویژه شوند و گر نه از نظر جایگاه انسانی و بویژه در پی‌موردن راه تکامل چندان فرقی با هم ندارند. گواه اینکه، زرتشت با سلسله مراتب واسطه میان انسانها و اهورا مزدا و تشریفات زاید سخت مخالف است و هرگز باور ندارد که برخی کسان از دید معنوی و روحانی بر دیگران برتری داشته باشند و بتوانند به تکامل دیگران یاری رسانند. نکته درخور توجه دیگر آن است که در متون اوستایی بویژه در بخش گاتاها اثری از عنوان بردگی دیده نمی‌شود و این پدیده که در بسیاری از تمدن‌ها و اندیشه‌ها دلیلی بر تفاوت گوهری آدمیان به‌شمار می‌آمده است، جایی در آن دوران نداشته است. (مهر: ۶۷)

### پیامدهای اعتقاد به اشته

از مهمترین پیامدهای باور داشتن به اشته، این است که سرانجام وجود و نیز لزوم پیروی از یک قانون و آیین کیهانی و فراتر از قوانین اینجهانی، همواره به انسان‌ها خاطر نشان می‌سازد که راه درست، همساز کردن

○ در داستان اساطیری مربوط به جمشید پادشاه ایرانی، می‌بینیم که وی از آن رو که دستخوش غرور شده، خود را بی‌کم و کاستی دیده و بدین سان قانون حق را زیر پا نهاده، فره ایزدی را از دست داده است؛ به سخن دیگر، فره ایزدی به این علت از جمشید دور شده که وی حد و قدر خویش را رعایت نکرده و از آن فراتر رفته است.



روند تکاملی تأکید می‌کند. بارها گفته شده است که آیین زرتشتی کلیات و اصولی را بیان داشته است که با گذشت زمان باید جزئیات را با توجه کامل به مقتضیات و شرایط عمومی زمان و مکان بر آنها حمل کرد و از این رو پیشرفت‌ها و تکنولوژی‌ها همه مورد پذیرش است، تنها به شرط آنکه تضاد و مخالفتی با اشته نداشته باشد. همچنین نباید از یاد برد که با وجود گرایش آیین زرتشتی به دگرگونیهای کند و تدریجی در زمینه‌های سیاسی، درونمایه و بسیاری از آموزه‌های آن، امروز از دستاوردهای مهم بشری شمرده می‌شود که گاه به بهای سده‌ها مبارزه و تلاش بشری به دست آمده است و در میان آنها می‌توان به نبود بردگی، برابری همه انسانها، آشتی با طبیعت و لزوم پاک نگه داشتن آن از آلودگی‌ها یاد کرد. امروز نیز آنان که در عرصه‌های یادشده تلاش می‌کنند (مانند دوستداران محیط زیست و اعضای حزب سبز) در سیاستهای داخلی و خارجی از وزن و اعتباری چشمگیر برخوردارند. ولی باز گفتنی است که در آیین باستانی ایران، نخست نبرد اخلاقی و نفسانی باید در درون انسان‌ها صورت گیرد و پس از پیروزی در این مرحله از نبرد است که آدمی باید به راهنمایی دیگران بپردازد و از همین رو، خودسازی مقدم بر جامعه‌سازی است. به سخن دیگر، در این آیین، اخلاق

○ با وجود گرایش آیین زرتشتی به دگرگونیهای کند و تدریجی در زمینه‌های سیاسی، درونمایه و بسیاری از آموزه‌های آن، امروز از دستاوردهای مهم بشری شمرده می‌شود که گاه به بهای سده‌ها مبارزه و تلاش بشری به دست آمده است و در میان آنها می‌توان به نبود بردگی، برابری همه انسانها، آشتی با طبیعت و لزوم پاک نگه داشتن آن از آلودگی‌ها یاد کرد.

خویش با چنین قانون و سنت اهورایی است و از این رو آدمیان بویژه در پهنه سیاسی آزاد نبوده و نیستند که به هر راه و روشی که بخواهند رفتار کنند بلکه باید مدار حرکت خویش را بر پایه آموزه‌های اشته تنظیم کنند. از سویی، چنین قانون و سنتی همه آدمیان و قلمروهای زندگی آنها را در بر می‌گرفته است و این دلالت دارد بر اینکه هیچ انسان و گروهی بیرون از دایره شمول این قانون نیست و بدین سان هیچ انسان و گروهی نیز فراتر از قانون قرار ندارد. در داستان اساطیری مربوط به جمشید پادشاه ایرانی، می‌بینیم که وی از آن رو که دستخوش غرور شده، خود را بی‌کم و کاستی دیده و بدین سان قانون حق را زیر پا نهاده، فره ایزدی را از دست داده است؛ به سخن دیگر، فره ایزدی به این علت از جمشید دور شده که وی حد و قدر خویش را رعایت نکرده و از آن فراتر رفته است. (مهر: ۶۷) پس قدرت مشروع و واقعی آن است که بر اشویی و راستی استوار باشد و اگر کسانی هم قدرت ظاهری داشته باشند ولی سمت و سو و هدف کلی قدرتشان در راستای اشته نباشد، بی‌گمان چنین قدرتی از حقانیت لازم بی‌بهره خواهد بود؛ و البته همین نکته ظریف اشاره تلویحی به این دارد که همواره در شرایط گوناگون اجتماعی و سیاسی امکان دارد قدرت سیاسی در دست و اختیار کسانی بوده باشد که راه و روش عملی و فکری‌شان مخالف اشته است. از سوی دیگر، زرتشت با وجود سفارش به پیروی نکردن از چنین فرمانروایانی، در عمل راهکاری برای رهایی یافتن از دست آنان نشان نمی‌دهد و انقلاب را هم تجویز نمی‌کند. بدین سان به نظر می‌رسد که مهم‌ترین میدان کنش و دخالت آدمیان، میدان مبارزه و نبرد اخلاقی میان خیر و شر باشد. گویی زرتشت امید داشته است که از راه نبرد اخلاقی انسان با بدی و پلیدی، دگرگونیهایی در پهنه سیاسی پدید آید و از این رو لازمه تحقق یافتن چنین امیدی آن است که مباحث از سطح فردی آغاز شود و سپس در پهنه اجتماع گسترش یابد. بدین سان آیین زرتشت در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای محافظه‌کاری گرایش می‌یابد؛ هر چند در عرصه‌های معنوی، اخلاقی و روحی سخت بر لزوم نو شدن آنها در

○ در آیین باستانی ایران، نخست نبرد اخلاقی و نفسانی باید در درون انسان‌ها صورت گیرد و پس از پیروزی در این مرحله از نبرد است که آدمی باید به راهنمایی دیگران پردازد و از همین رو، خودسازی مقدم بر جامعه‌سازی است. به سخن دیگر، در این آیین، اخلاق نقشی بسیار برجسته دارد و لازمه تحول در عالم بیرونی و سیاست، تحول درونی آدمیان است.

ابزاری دینی به جنگ آن می‌رفته است. (رضایی‌راد، پیشین: ۱۵)

درباره دگرگونی مفهوم اشته پس از رسمیت یافتن دین زرتشتی گفته شد که چگونه این مفهوم و معنای اندیشه‌ورانه حالتی مناسکی و آیینی یافته و حتی بار اصلی آن به اجرای شرایع و عباداتی ویژه منحصر شد، ولی نباید از یاد برد که متونی که در دست ماست، مبتنی بر اندیشه‌های رسمی زرتشتی است و از این رو باید پرسید که آیا در طبقات فروتر اجتماع نیز به همین اندازه باور ارتدوکس و بنیادی به نظم کیهانی وجود داشته است یا نه. به نظر می‌رسد آن مقدار جزمیت اصولی و سفت و سخت که بویژه نزد موبدان و تژادگان دیده می‌شده، در طبقات پایین‌تر وجود نداشته است و گرنه بالا گرفتن کار جنبشهایی چون جنبش مانی و بویژه مزدک را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ چنین می‌نماید که در برابر زرتشتی‌گری رسمی که سرکشی و اعتراض کسانی چون مانی و مزدک را حرکتی در مسیر سنتی اهریمنی و برضد اشته می‌دانسته است، گروه‌های پرشماری از مردمان، بویژه طبقات فروتر، چنین باوری نداشته‌اند زیرا بسیاری از آنان به این جنبش‌ها روی خوش نشان داده و درخواستهایی فراتر از حد و حدود مقرر در چارچوب نظم اشویی مطرح کرده‌اند. (همان: ۱۳۷) آسیب‌شناسی دیگر بحث آن

نقشی بسیار برجسته دارد و لازمه تحول در عالم بیرونی و سیاست، تحول درونی آدمیان است. (همان: ۶۹) بنابراین زرتشت در همان حال که به مناسبات عینی و ملموس تر مبتنی بر قدرت نپرداخته، از سوی دیگر هم کمتر به مسایل ماوراءالطبیعه توجه کرده است. از همین رو، وی برخلاف پیشینیان خود خیلی به نگرش اسطوره‌ای در باب آفرینش جهان نپرداخته و بیشتر به دستورهایی برای زندگی آنهم از دید اخلاقی نظر داشته است تا با ساختن انسانی تازه، دست به آفرینش جهانی نو بزند. از این رو بیشتر آموزه‌های زرتشت در مرز میان کلی‌گویی‌های مابعدالطبیعی و جزئی‌نگری‌های مربوط به امور گذرا قرار دارد. (آشتیانی: ۱۷۲)

چنین نظام اندیشه‌ورزی، آسیب‌شناسی ویژه خود را دارد. يك بعد آسیب‌شناختی مسأله مربوط به مخالفان و منتقدان این اندیشه بوده است، بویژه بدعت‌گذاران که نوآوری‌هایشان، آنان را اصلی‌ترین دشمنان آیین مزدیسنا کرده بوده است؛ کسانی که اوستارا می‌خواندند ولی آنرا دیگرگونه تأویل می‌کردند و از این رو واژه «اشموغ» به همه کسانی گفته می‌شده است که نظم اشته را بر نمی‌تابیدند و آنرا به هم می‌زدند. آنان را «دروندان» نیز خوانده‌اند. گفتنی است که افراد و اندیشه‌ها و جریانهای ناهمساز و گوناگون از يك انقلابی اجتماعی (گوماتای مغ) و يك فرمانروای بیگانه (اسکندر) و يك شاه بی‌بهره از فره (اردوان) گرفته تا بدعت‌گذاری دینی (مانی) و مصلحی اجتماعی (مزدک) و سرداری جاه‌طلب (بهرام چوبینه)، و حتی يك دین خارجی (اسلام) همه در گروه بدعت‌گذاران (دروندان و اشموغان) قرار می‌گرفتند و این شاید بدان دلیل بوده است که بویژه هنگامی که از دوران ساسانیان زرتشتی‌گری به دین رسمی کشور تبدیل شده بود، دیگر لزومی نداشته که اینها را از هم جدا کنند زیرا باور بر این بوده است که همه آنها، یکسان نظم کیهانی را برهم می‌زنند و آشوب نخستین را بازمی‌گردانند. در واقع گویی کیهان‌معنا و مفهومی جز واحد سیاسی ایران شهری نداشته است و همه موارد یادشده نظم آنرا برهم می‌زده‌اند و از این رو نهاد مسلط دینی نیز آشفستگی پدید آمده در سرزمین خویش را به آشوب در کیهان و هستی پیوند می‌داده و با

کرده‌اند. (دیلیم صالحی: ۴۸). حتی در ایران پس از اسلام و در شرایطی که به ظاهر زرتشتی‌گری به حاشیه رانده شده بود، باز می‌توان جای پای عناصری از این اندیشه را در میان برخی دودمانهای حاکم و حتی نظریه‌پردازان وابسته به آنها دید، هر چند به شیوه و راهی یکسره متضاد به کار گرفته شده باشد. برای نمونه، برخی از اندیشمندان همچون فارابی، سهروردی و حتی خواجه نظام‌الملک و غزالی با انگشت گذاشتن بر لزوم پیوند میان نظم سیاسی و اجتماعی و نظام کیهانی، به نفی «حکومت‌های تغلیبیه» پرداخته‌اند؛ (همان: ۲۳۳) و در این میان چه بسیار اندیشه‌ورزان دیگری هم بوده‌اند که چون تفسیر و تبیین‌اشه و مفاهیم و مضامینی چون آنرا در انحصار خود می‌دانسته‌اند، به توجیه انواع حکومتها و شیوه‌های نادرست آنها بر پایه همین اندیشه پرداخته‌اند:

«البته می‌توان در جهی خلوص و وفاداری هر کدام از رهیافت‌های فکری فوق‌الذکر به این ایده‌ی هماهنگی با نظام کائنات را مورد سنجش و تحلیل قرار داد. رهیافت فلسفه‌ی سیاسی، حداکثر در جهی خلوص و وفاداری را داشته و شریعت‌نامه هم از حداقل خلوص و وفاداری برخوردار بوده است زیرا فلسفه‌ی سیاسی، رویکرد آرمانی محض داشته و طرّاحی و ترسیم مدینه فاضله خود نشانه‌ای است از اینکه آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی تقلیل نیافته است. اما در شریعت‌نامه به دلیل تمرکز بر محیط و واقعیت‌های سیاسی و دوری از آرمان‌گرایی، میزان خلوص و وفاداری به حداقل خود می‌رسد». (همان: ۲۳۴).

بنابر آنچه گفته شد، اگر در سراسر تاریخ اندیشه سیاسی کشورمان به وجود رشته و پیوندی از دوران باستان تاکنون قایل باشیم، این رشته و پیوند را می‌توان در مفهوم هماهنگی جامعه با نظام کائنات جستجو کرد چرا که آیین مطرح در ایران باستان، از جمله در بحث‌اشه، پیوند خود با دوران پس از آن را نگسته، بلکه به زندگی ادامه داده است. (همان: ۱۰) شاید بتوان گفت که اشه، قانون و قاعده‌ای در کنار دیگر قوانین و اصول نبوده بلکه در واقع به تعبیر «فرانسوا لیوتار» روایتی کلان

○ متونی که در دست ماست، مبتنی بر اندیشه‌های رسمی زرتشتی است و از این رو باید پرسید که آیا در طبقات فروتر اجتماع نیز به همین اندازه باور ارتدوکس و بنیادی به نظم کیهانی وجود داشته است یا نه. به نظر می‌رسد آن مقدار جزئیّت اصولی و سفت و سخت که بویژه نزد موبدان و نژادگان دیده می‌شده، در طبقات پایین‌تر وجود نداشته است و گرنه بالا گرفتن کار جنبش‌هایی چون جنبش مانی و بویژه مزدک را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ چنین می‌نماید که در برابر زرتشتی‌گری رسمی که سرکشی و اعتراض کسانی چون مانی و مزدک را حرکتی در مسیر سنتی اهریمنی و برضد اشه می‌دانسته است، گروه‌های پرشماری از مردمان، بویژه طبقات فروتر، چنین باوری نداشته‌اند.

است که بر پایه شواهدی چند و به علت تصلب و سختی مناسبات قدرت و روابط اجتماعی - سیاسی در جامعه ایرانی در آن دوران، همچنان که کسانی چون «ژرژ دومزیل» نیز خاطر نشان کرده‌اند، به نظر می‌رسد بیش از آنکه مناسبات واقعی شکل گرفته در متن اجتماع بازتابی از نظم ماورایی بوده باشد، در واقع این انسانها بوده‌اند که با گونه‌ای فرافکنی، ساختارهای سیاسی و اجتماعی‌شان را به نظام کائنات نسبت داده‌اند و شرایط و نظمی را در گل هستی و طبیعت متصور شده‌اند که منافاتی با شرایط زندگی‌شان نداشته باشد و حتی آنرا تأیید هم بکنند. برای نمونه می‌توان به حکومتها و پادشاهی‌هایی چند اشاره کرد که یکسره در سایه مبارزات ناشی از قدرت روی کار آمده‌اند و سپس رفتارهای خود کامانه و استبدادی خود را در پوشش اشه توجیه

پاره دوم). تهران، آگاه. چاپ دوم.

-دوشن، گیمین. ژ. (۱۳۷۸). اورمزد و اهریمن: ماجرای دو گانه باوری در عهد باستان. ترجمه عباس باقری. تهران. نشر و پژوهش فرزانه روز.

-دیلم صالحی، بهروز (۱۳۸۴). از نظم سیاسی تا نظم کیهانی در اندیشه ایرانشهری. تهران. مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز)

-رجایی، فرهنگ (۱۳۷۵). تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان. تهران. قومس. چاپ دوم.

-رضایی راد، محمود (۱۳۷۷). «تصور نظم ملازم ذاتی هر تفکر دینی است». نامه فرهنگ. سال هشتم. شماره دوم. شماره مسلسل ۳۰. تابستان. ص ۱۴۶-۱۴۰.

-رضایی راد، محمود (۱۳۷۸). مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی. تهران. طرح نو.

-رضایی، هاشم (۱۳۵۰). زرتشت و تعالیم او. بی جا. انتشارات فروهر. چاپ چهارم.

-شاهرخ، کیخسرو (۱۳۳۷). آئینه آئین مزده یسنی. بی جا. آفتاب. چاپ سوم.

-\_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت (فروغ مزدیستی). تهران. جامی. چاپ پنجم.

-عالیخانی، بابک (۱۳۷۹). بررسی لطایف عرفانی در نصوص عقیق اوستایی. تهران. هرمس.

-گیگر، ویلهلم، هینس، والتر و ریندیشمن، فردریک (۱۳۸۲). زرتشت در گائها (عرفان، حکمت عملی، فلسفه و جهان شناسی). ترجمه هاشم رضی. تهران. سخن.

-مجتبیایی، فتح الله (۱۳۵۲). شهر زیبای افلاطون و شاهی آزمائی در ایران باستان. تهران. انجمن فرهنگ ایران باستان.

-مهر، فرهنگ (۱۳۷۵). دیدی نواز دینی کهن (فلسفه زرتشت). تهران. دیبا. چاپ دوم.

-موله، ماریژان (۱۳۷۷). ایران باستان. ترجمه ژاله آموزگار. تهران. توس. چاپ پنجم.

-مهرین، مهرداد (۱۳۶۴). آشا و هیرشتا یا پیام زرتشت. تهران، انتشارات فروهر. چاپ چهارم.

-مهرین، مهرداد (۱۳۶۱). آئین راستی یا یکتاپرستی زرتشت. بی جا: نشر خواجه.

-وحیدی، حسین (بی تا). پژوهشی در منش ملی و منش پارسی در ایران. دفتر دوم بهمن (نیک اندیشی). بی جا.

-هینلز، جان (۱۳۷۷). شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تقضلی. تهران. چشمه. چاپ پنجم.

(meta-narrative) شمرده می شود که همه مقررات و اصول زندگی بشر باید همخوان با آن تنظیم شود و به همین دلیل نیز وابستگی و وفاداری به آن باید با همه وجود و یکسره بر پایه تسلیم و خلوص باشد. چنین نظمی در همه سطوح و شؤون زندگی فردی، گروهی و اجتماعی ساری و جاری است و نمی توان آنرا به حوزه های ویژه محدود کرد، ولی اهمیت آن در پهنه سیاست دوچندان می شود، زیرا سیاست گذشته از پیروی از اصول اشته، در محدوده ای که بدان مربوط است، وظیفه دارد بر حسن اجرای اشته در همه سطوح جامعه نیز نظارت داشته باشد و همین، وظایف ویژه ای به دوش زمامداران می گذارد به گونه ای که آنان بیش از دیگران باید به مقام انشویی نزدیک شوند و به اصولی چون دادگری، اعتدال، خویشکاری، خرسندی و قناعت، رادی و بخشش بیش از دیگران پایبند باشند. قدرت سیاسی همواره خود را در چارچوب اشته محصور می بیند و رفتار و کردارش باید همخوان با ملزومات آن باشد و این در واقع باور داشتن به یک سیاست آیینی است که بر پایه آن آدمیان در پهنه های سیاسی و اجتماعی خودمختاری کامل ندارند تا نظم حاکم بر اجتماع و هستی رارقم زنند، بلکه باید بدانند که هستی سامان و نظمی ازلی و خیمه ای دارد که زندگی جمعی انسانها نیز برای رسیدن به بهروزی بیرون از دایره شمول آن قرار نمی گیرد بلکه برعکس، برای دستیابی به خیر عمومی و جمعی باید به چگونگی اجرا و پیاده کردن این قانون بنیادی در اجتماع اندیشید.

### منابع:

-آشتیانی، جلال الدین (۱۳۷۴). زرتشت، مزدیسنا و حکومت. تهران. شرکت سهامی انتشار. چاپ هفتم.

-ایرانی، دینشاه (۱۳۱۲). اخلاق ایران باستان. تهران. انتشارات انجمن زرتشتیان.

-\_\_\_\_\_ (۱۳۵۳). فلسفه ایران باستان. تهران. انتشارات فروهر. چاپ چهارم.

-بهار، مهرداد (۱۳۷۴). جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران. فکر روز، چاپ دوم.

-\_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و